

دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۰۵

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمان نظامی

پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹

دوره سوم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳

ص ص ۱-۳۶

مقاله مروری

بررسی شعر انتقادی یا بئالشکوی در دیوان رهی معیری

مسلم احمدی^۱

یحیی حسینیایی^۲

محمدرضا ایروانی^۳

چکیده

شعر شکواییه یا بئالشکوی شعری است که بیانگر ناکامی، رنج، نومیدی و درد شاعر است. شکایت اساساً ریشه در ناملايمات و توقعات دارد. شاعران با توجه به روحیه حساس خود سریع‌تر در برابر رنج و درد عکس‌العمل نشان داده، آن را در قالب الفاظ انعکاس می‌دهند. به عبارت دیگر آنان از ابزار شعر و کلام برای نشان دادن تأثرات خود به بهترین وجهی بهره می‌برند. دیوان کمتر شاعر ایرانی از شکواییه و طرح شکایت خالی است. در ادب کلاسیک فارسی گاه برخی شاعران به جهت همین شکایت‌ها به شهرت رسیده‌اند. ناصر خسرو که پیوسته از مردم زمانه و نادانی و جهل آنان

^۱ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه افسری امام علی (ع)، zmahmady@yahoo.com

^۲ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه افسری امام علی (ع)، hosseinaiyahya@yahoo.com

^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه افسری امام علی (ع)، Irvani1360@yahoo.com

می‌نالد، یا خاقانی که پیوسته از بخت و روزگار شکوه سر می‌دهد یا مسعود سعد که حبسیات خود را به جهت طرح شکایت‌ها و دردهای خویش سروده است و بسیاری دیگر از شاعران که می‌توان طرح شکایت را در اشعار آنان پی‌جویی کرد. در شعر و ادب معاصر نیز شکواییه گاه مورد توجه شاعران قرار گرفته و آنان نیز چون پیشینیان در خلال اشعار خود کم و بیش بدان توجه کرده‌اند. رهی معیری از جمله شاعران معاصر است که می‌توان رگه‌هایی از انواع شکایت را در دیوان او مشاهده کرد. او نیز چون دیگر شاعران به دلایل متعدد به طرح شکایت در اشعار خویش پرداخته است. از جمله دلایل رهی می‌توان به اوضاع سیاسی - اجتماعی زمانه، بیماری و عشق نافرجام او اشاره کرد. از میان انواع شکایت‌ها، شکایت‌های فلسفی، اجتماعی، سیاسی و شخصی، در اشعار رهی قابل مشاهده است.

کلیدواژه: رهی، شکایت، شعر، بث‌الشکوی، شکوه.

مقدمه

رهی در دهم اردیبهشت‌ماه ۱۲۸۸ شمسی - پس از درگذشت پدرش - چشم به جهان گشود. او دوره ابتدایی را در دبستان ثروت و دوره متوسطه را در دارالفنون تهران به پایان برد. او از آغاز نوجوانی به جهت ذوق و قریحه‌ای که داشت به دنیای شعر روی آورد. او نخستین شعر خود را به نام «آرزو» در ۱۳۰۶ در سن ۱۷ سالگی سرود.

در آغاز شاعری در انجمن ادبی حکیم نظامی که ریاست آن به عهده مرحوم وحید دستگردی بود، شرکت کرد و از اعضای فعال آن بود. او همچنین در انجمن ادبی فرهنگستان از اعضای مؤسس و برجسته آن به شمار می‌رفت. عضویت در انجمن موسیقی ملی ایران نیز یکی دیگر از انجمن‌هایی بود که رهی در آن‌ها عضویت داشت. (برقی، ۱۳۷۳: ۱۶۱۶). رهی پس از فراغت از تحصیل، کارمند شهرداری شد و سپس در وزارت پیشه و هنر به کار مشغول شد. او بعدها ریاست انتشارات و مطبوعات کتابخانه‌ها و مجله وزارت اقتصاد ملی را بر عهده گرفت. از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۶ با مجله تهران مصور و روزنامه بابا شمل همکاری داشت و اشعار طنزآمیز خود را با نام‌های مستعار شاه پریون، زاغچه و گاه حقگو و گوشه‌گیر در این نشریات منتشر می‌کرد. او همچنین با برنامه گل‌های رادیو به سرپرستی داود پیرنیا همکاری داشت. او گاهی خود آهنگ ترانه‌هایش را تصنیف می‌کرد که از جمله آن‌ها می‌توان به آهنگ ترانه «شب» اشاره کرد که در دستگاه افشاری تصنیف کرده بود و در سال ۱۳۳۴ از رادیو پخش گردید. (همان: ۲۰)

از خصوصیات رهی، می‌توان گفت: «هزاران بیت از اشعار متقدمان و متأخران را از بر بود و حافظه‌ای بسیار قوی داشت. فهیم، مجلس آرا، با کمال، مؤدب، مهربان، فداکار، مقید به وفای عهد و مرتب و بذله گو و ادب‌دوست و شاعر نواز بود.» (نجف زاده بارفروش، ۱۳۷۶: ۲۷). از دیگر ویژگی‌های چشم‌گیر رهی پاکیزگی او بود. او نمونه پاکیزگی و نظم و ترتیب بود. ظاهری آراسته، خوشبو و خوش‌لباس داشت. چهره خندان، فروتنی، خوش‌سخنی، ظرافت طبع از دیگر ویژگی‌هایی بود که او را مقبول خاطر دیگران می‌ساخت (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۷).

با وجود این باید اذعان کرد که بخش اعظم اشعار رهی در قالب شعر سنتی و مضامین کهن است. تخصص رهی در غزل است. در عشق رهی آن فکر رند و شوق فضول نیست و عشق او یک آتش ملایم است که پیوسته می‌سوزد و فضا را روشن می‌کند. او به همین سوز و ساز عشق راضی است. رهی علاوه بر عشق در غزلیاتش گاه دست به شکوه می‌زند؛ به عنوان مثال او از بی‌ثباتی عالم شاکی است. غزلیات رهی درعین حال پر از مطالب بی‌نیازی و عزت نفس و علو طبع است.

مجموع سروده‌های او با نام «کلیات رهی معیری» چندین بار به چاپ رسیده است. «گل‌های جاویدان» کتاب ارزشمند دیگری است که به دست رهی به چاپ رسیده و آشنایی و تسلط او را بر شعر پارسی نشان می‌دهد. رهی همچنین دیوان فروغی بسطامی را تصحیح و در سال ۱۳۳۶ به چاپ رساند (نمینی، ۱۳۶۳: ۴۶).

پیشینه تحقیق

بخش قابل توجهی از ادبیات فارسی به ویژه ادب منظوم را اشعار شکوه‌آمیز تشکیل می‌دهد. این آثار عبارتند از: کتاب حبسیه در ادب فارسی که نویسنده در بخش سوم به موضوع شکایت شاعران زندانی و غیر زندانی اشاره کرده است. کتاب شعر و ادب فارسی اثر زین‌العابدین مؤتمن، کتاب دیگری است که در آن نویسنده تنها به تعریف شکواییه پرداخته و نمونه‌هایی از اشعار شکوایی شاعران را ذکر کرده است. پایان‌نامه «شکواییه در شعر فارسی (از آغاز تا پایان قرن ششم)» نیز اثر دیگری است که درباره شکایت‌نامه در شعر فارسی تا محدوده زمانی خاصی نوشته شده است. مقاله «نقد و بررسی شکواییه‌های سیاسی در شعر قرن ششم» از اسد الله واحد و محمد علی نوری باهری نیز تحقیق دیگری است که تنها به بررسی شکواییه‌های سیاسی در محدوده زمانی یک قرن پرداخته است.

در میان مقالات تحقیقی نیز تنها می‌توان به دو مقاله پژوهشی اشاره کرد. اولین مقاله با عنوان «جایگاه رهی معیری در میان شاعران معاصر و تحلیل برخی از جنبه‌های هنری سخن او» از علی اکبر صیادکوه و علی اکبر کمال آبادی فراهانی و دومین مقاله با عنوان «موضوع و مضمون در غزل رهی معیری» از پروین دخت مشهور. در این دو مقاله نیز بررسی همه جانبه‌ای درباره رهی و شعر او صورت نگرفته و تنها از برخی زوایا به شعر او نگریسته‌اند.

مبانی نظری

رهی در دوره معاصر جزء شاعرانی است که به قالب های سنتی وفادار مانده و اشعار او تماماً در این قالب ها سروده شده است. رهی در عین حال از نظر مضمون نیز بسیار به مضامین قدما توجه نشان داده و از آن ها تأثیر پذیرفته است. شاید عشق مهم ترین موضوع در دیوان رهی معیری باشد اما او به مضامین دیگری نیز در کنار این امر، توجه نشان داده است. یکی از این مضامین را می توان توجه به مسائل و مشکلات جامعه در برهه زمانی خاص، دانست. این توجه را می توانیم در اشعار طنز رهی به روشنی مشاهده کنیم. دیگر از مضامینی که پیوسته از سوی شاعر مطرح شده و می توان گفت از استعاره های ذهن او بوده، شکوه و شکایت است. شکایت های رهی در اشعارش گاه با بدبینی خاص شاعر همراه است. البته لازم به یادآوری است که اساساً هر شکوه گری، نگاه بدبینانه ای نسبت به موضوع شکوای خود دارد و رهی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به عبارت دیگر بدبینی نسبت به عدم تغییر مسئله و موضوع ناراحت کننده است که شاعر را به سوی بیان شکواییه سوق می دهد.

در پژوهش حاضر اشعار رهی را از این منظر مورد بررسی قرار داده ایم تا ببینیم میزان توجه شاعر به این امر چقدر بوده و چه نوع شکوه ای بیشتر مورد توجه او قرار گرفته است. با مرور زندگی و زمانه او نیز قصد داریم تا به برخی دلایل این شکوه پردازی ها پی ببریم. شکایت های رهی انواع متنوعی از شکایت ها را در بر می گیرد.

پرسش هایی که در این پژوهش دغدغه های اصلی ما را تشکیل می دهند عبارتند از:

۱- رهی به عنوان شاعر معاصر که مضمون عشق در دیوان او از بسامد بالایی برخوردار است،

چرا به طرح شکایت پرداخته و به این موضوع توجه نشان داده است؟

۲- چه عواملی رهی را به بازگویی این شکایت‌ها ترغیب کرده است؟

۳- بیشترین اشعار انتقادی در دیوان رهی به چه موضوعی اختصاص دارد؟

روش‌شناسی تحقیق

روش پژوهش در این پایان‌نامه از نوع کتابخانه‌ای- اسنادی است. به این ترتیب ابتدا منابع موجود در مورد شکایت و شکواییه در ادب فارسی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و سپس با کنکاش در اوضاع اجتماعی - سیاسی زمانه شاعر، زمینه گرایش او به این مبحث مورد تبیین قرار گرفت. در نهایت با بررسی دیوان اشعار شاعر، ابیات حاوی بدبینی و شکایت شاعر برجسته‌سازی و نوع آن مشخص گردید. در این راه از مراحل مطالعه، فیش‌برداری و تدوین استفاده گردید.

یافته‌های تحقیق

۱- **بـث‌الشکوی:** طرح شکایت در شعر فارسی با واژگانی چون بـث شکوی، شکایت، گله، شکوه،

نفثه‌المصدور مطرح شده است. بـث مصدر عربی به معنی «بازگودن غم و اندوه» (سخن، ۱۳۸۱):

(۸۲۶) و «حزن و اندوه شدید»^۱ است. (زبیدی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

۱- نیز ر. ک. به فرهنگ معاصر عربی- فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۴۱ و فرهنگ معین، ج ۱: ۴۷۲)

شکوی نیز به معنی گله و شکایت آمده است. شکوه که به معنی شکایت و تظلم استعمال می‌شود از مصدرهای ساختگی است و در عربی به جای آن شکایت و شکوی گویند. (لغت نامه: ۱۲۷۱۴) بثلشکوی در مجموع در معنی: «نشر و ازاعت شکایت» است. (همان: ۱۲۷۱۴) بثلشکوی یا شکواییه در اصطلاح ادبی «شکایت شاعر یا نویسنده از روزگار، بخت و سرنوشت، مردمان زمانه، سختی‌های حیات، ارباب قدرت...» و جز این‌هاست. اشعار و نوشته‌هایی که حاوی این گونه مضامین باشد «شکواییه» نامیده می‌شود. (سعادت، ۱۳۸۴: ۷۰۷)

گله نیز در لغت‌نامه به معنی شکوه و شکایت آمده است. (دهخدا، ج ۱۱: ۱۶۹۸۴) واژه شکوه نیز به معنی شکایت، گله و تظلم استعمال می‌شود. لفظ شاکی برای شکایت کننده به کار می‌رود. نفثه نیز مصدری عربی است به معنی: «در دمیدن، از دهان بیرون افکندن، سخن گفتن»؛ و نفثه‌المصدور: «آنچه مبتلا به بیماری ریوی بیرون افکند از خلط و خون تا بدان اندک آرامشی بخشد» (همان، ج ۱۳: ۲۰۰۴)

تعبیر شکوه و شکایت در قرآن کریم نیز دو بار آمده است که در هر دو مورد شکوه به خالق است. اولین بار در سوره یوسف آیه ۸۶ که در آن یعقوب پس از اسارت بنیامین و افزونی اندوهش چنین می‌گوید: «قال انما أشکوا بثی و حزنی إلی الله...». و بار دیگر در سوره مجادله آیه ۱ که در آن شکایت زنی است به خداوند: «و قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی إلی الله و الله یسمع تحاورکما إن الله سمیع بصیر.»

بئ شکوی تقریباً در همه قالب‌های شعری قابل بیان است. این گونه اشعار گلایه‌آمیز در ادب دیگر ملل از جمله ادب عربی نیز پیشینه‌ای دراز دارد. به عنوان نمونه خطبه شقشقیه حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه مظهر بارز شکواییه ادبی است.

زیدری نسوی کتابی به همین عنوان تألیف کرده است. در این کتاب درباره این واژه چنین آمده است: «خلطی که مبتلا به درد سینه از سینه بیرون افکند و مجازاً به سخنی اطلاق شود که از شکوی و اندوه و ملال دل و تألمات درونی برخیزد و گوینده را بدان راحت و فراغی روی نماید.» (زیدری نسوی، ۱۳۸۱: ۵۶۷)

نحوه بیان اشعار گلایه‌آمیز به این شکل است که گاه شاعر مستقیماً به طرح گله و شکایت خود می‌پردازد و گاه جانب احتیاط را رعایت کرده و غیر مستقیم اعتراض یا شکایت خود را بیان می‌دارد. در برخی اشعار، شاعر مستقیماً واژه‌های گله و شکایت و مشتقات آن را به کار برده و در برخی اشعار نیز فقط به آه و ناله پرداخته و لحن گلایه‌آمیز دارد.

۲- بررسی اشعار شکایت‌آمیز و انتقادی در دیوان رهی

اشعار شکواییه به چند دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از: شکایت‌های فلسفی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و شخصی. از میان این انواع، در دیوان رهی شاهد انواعی از شکایت هستیم. رهی در شکایت‌های خود، گاه از گردش روزگار و چرخ شکوه سر می‌دهد، گاه از ابنای زمانه شکایت دارد، گاه از وضعیت حاکم بر جامعه و عاملان آن گلایه می‌کند، گاه از سپری شدن عمر

و بیماری و گاه از معشوق و جور و جفا و بی‌وفایی او گله دارد. در این بخش به بررسی اشعار رهی در قالب شکایت‌های فلسفی، اجتماعی، سیاسی و شخصی می‌پردازیم.

۱-۲- شکواییه‌های فلسفی

در شکواییه‌های فلسفی آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد، عموماً شکایت از گردش روزگار، ناسازگاری بخت و تقدیر است. در دیوان رهی، گاه با شکوه‌هایی از این نوع مواجه می‌شویم. شاعر در این اشعار از بخت سیاه، ناجوانمردی چرخ، مکر و فریب گردون، ناسازی ایام، طالع میمون، و کینه روزگار شکوه سر می‌دهد. شکوه‌های او در این خصوص بیشتر جنبه انفعالی دارد و تنها موجب تسکین آلام شاعر است. در این بخش به بررسی ابیاتی که حاوی این نوع شکایت است، می‌پردازیم.

سپید گشت دو چشمم به انتظار شبی که پیش زلف تو گویم حدیث بخت سیاه

(معیری، ۱۳۷۸: ۵۰)

حدیث بخت سیاه گفتن اشاره به شکوه و شکایت داشتن از بخت و روزگار است.

با قضای آسمان تدبیر ما بی حاصل است خس حریف موج طوفان خیز دریا کی شود؟

تیرگی از چهره بختم نشوید سیل اشک زشت رو با کوشش مشاطه زیبا کی شود؟

(همان: ۷۶)

در این ابیات شاعر با ردیف «کی شود؟» و استفاده از استفهام انکاری نهفته در آن، اندوه بی‌شمار خود را بیان می‌کند و با اشاره به تقدیر و بخت، عامل اندوه را می‌نماید. در این ابیات شاعر با

طرح شکایت از قضای الهی و اینکه تدبیر آدمی در برابر تقدیر الهی ناتوان است، نیم نگاهی نیز به مضمون کلام «العبد یدبر و الله یقدر» دارد. در بیت دوم نیز به تیرگی بخت خویش اشاره می‌کند و نسبت به سپید شدن بخت خود، با بدبینی و ناامیدی سخن می‌گوید.

در می‌کده عشق رهی منزلتی داشت ناسازی ایامش از آن پایه فکنده است

(همان: ۱۰۳)

در این بیت شاعر از ناسازی ایام گله می‌کند که موجب شده است که قدر و منزلت شاعر پنهان بماند.

گر من از گردش ایام ملولم چه عجب آن که خوشدل بود از گردش ایام کجاست؟

(همان: ۱۲۴)

در بیت بالا شاعر با اشاره به ملال و اندوه خود از گردش ایام، بر وفق مراد نبودن گردش ایام را امری فراگیر می‌داند. حتی یک نفر نیز از گردش ایام دلخوش نیست و خاصیت روزگار چنین است.

۲-۲- شکواییه‌های اجتماعی

در این نوع شکواییه، شاعر از نادانی و فساد عوام، قدرناشناسی مردم، مشکلات اخلاقی و اجتماعی جامعه و عدم وجود یاران یکرنگ، شکوه سر می‌دهد. شاعر در پی این شکایت‌ها به هیچ‌وجه در پی سیاه‌نمایی اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه نیست، بلکه ناهماهنگی جامعه آرمانی خود را با

جامعه فعلی بیان می‌کند و به این طریق در پی اصلاح جامعه است. در دیوان رهی ابیاتی را می‌توان یافت که نشانی از این نوع شکایت‌ها دارد. در این ابیات شاعر از قدرناشناسی مردم، ناهلی مردمان، کید ابنای زمانه، مکر و فریب گردون، کج نهادی خلق، عدم وجود دوستان راستین و ... شکوه سر می‌دهد. در این بخش به ابیاتی می‌پردازیم که نشان‌گر شکایت‌های شاعر در این زمینه است.

کنون که بی‌هنران اند کعبه دل خلق چو کعبه حرمت اهل هنر چه می‌خواهی؟

(معیری، ۱۳۷۸: ۶۱)

در این بیت شاعر از اینکه بی‌هنران مورد توجه مردم قرار گرفته‌اند و اهل هنر مورد بی‌حرمتی واقع می‌شوند، شکایت می‌کند.

در بیت:

گوهری نیست به بازار ادب و رنه رهی دامن دریا چون طبع گهرزایم نیست

(همان: ۶۵)

شاعر از اینکه در بازار شعر و ادب گوهرشناسی نیست، که قدر طبع گوهرزای شاعر را بداند، شکوه می‌کند این شکوه نیز در ادب فارسی بسیار از سوی دیگر شاعران بیان شده است که کسی قدر آنان را نمی‌داند.

قدر یاران چون روند از چشم هم روشن شود در جهان کس قیمت صحبت نمی‌داند که چیست؟

(همان: ۸۱)

در بیت فوق شاعر در ادامه شکایت از روزگار و بخت، به شکایت از ابنای زمانه می‌پردازد که کسی در جهان قدر هم‌صحبتی را نمی‌داند.

مرا ز مردم نااهل چشم مردمی است امید میوه ز شاخ بریده‌ای دارم

(همان: ۱۲۸)

شاعر در بیت مذکور به مردمان روزگارش و نااهلی آنان اشاره می‌کند و این‌گونه از آنان شکایت می‌کند.

در بیت:

فغان که اهل دلی نیست در جهان ورنه همه نوای محبت بود نوای رهی

(همان: ۱۴۵)

شاعر از ابنای زمانه دیگر باره شکوه سر می‌دهد. او در جهان اهل دلی نمی‌بیند. این امر شکایتی است که در طول تاریخ ادب فارسی بارها تکرار شده است.

در هوای مردمی از کید مردم سوختیم در دل ما آتش از موج سراب افتاده است

(همان: ۱۴۸)

در بیت فوق نیز شاعر با اشاره به کید ابنای زمانه از آنان شکوه سر می‌دهد.

در خروش آیم چو بینم کج نهادهای خلق جویبارم ناله از هر پیچ و خم باشد مرا

(همان: ۱۶۶)

این بیت اشاره به شکایت شاعر از خلق و کج نهادهای آن‌ها دارد. او با تشبیه خود به جویباری که از هر پیچ و خمی به ناله در می‌آید، از کج نهادهای خلق به شکوه درآمده است.

در بیت:

ز آشنایی مردم رمیده‌ایم رهی که بوی مردمی از هیچ کس نمی‌آید

(همان: ۲۲۸)

شاعر از ابنای زمانه شکایت می‌کند. در زمانه شاعر، بوی مردمی از هیچ کس نمی‌آید.

بحر گوهر را بود طبع رهی لیکن به دهر چون نباشد گوهری از طبع گوهر را چه سود؟

(همان: ۲۵۷)

شاعر در این بیت از نبود گوهرشناسی در زمانه که قدر گوهر وجود او را بداند، شکوه سر می‌دهد.

۳-۲- شکواییه‌های سیاسی

بعد از شهریور ۱۳۲۰ رهی با نام مستعار «شاه پریون» و در مجله تهران مصور، اشعاری طنزآمیز درباره موضوعات روز به ویژه در مبارزه با حزب توده و رهبران آن سرود. در میان این اشعار گاه می‌توان رنگ و بوی شکایت از اوضاع سیاسی، فریبکاری رجال سیاسی، کابینه‌ها، شکوه از مجلس شورا، شکوه از دولت، وکلای ریاکار، حزب توده، گرانی و ... را مشاهده کرد.

گلایه از کابینه بی‌کفایت ساعد مراغه‌ای که گره‌ای از کار مردم نگشود، موضوع شعر «کابینه بی‌کفایت» رهی است:

ناخن ساعد گره از کار مردم وا نکرد	یا نمی‌دانست راه چاره ما یا نکرد
همچو زالی پیر و نابینا پی دفع گزند	جستجوها کرد و سوراخ دعا پیدا نکرد
در عمل امروز و فردا کرد تا فرصت گذشت	وانکه بود اهل عمل امروز را فردا نکرد
گر چه ممکن بود تنظیم امور ما نخواست	گر چه آسان بود درمان مریض اما نکرد

رهزنان کردند در هر گوشه غوغائی ولیک	شحنه مسکین دولت چاره غوغا نکرد
القرض نالوطیان بردند و خوردند آنچه بود	خواجه منع مؤمنین از خوردن حلوا نکرد
گشته رنگین خلق را از داغ محنت سینه‌ها	کی گشاید عقده مردم از این کابینه‌ها

(معیری، ۱۳۷۸: ۵۸۵)

سه بیت آخر از شعر «دولت ساعد» در شکایت از اشتباهات، دغل کاری و بی بند و باری اصحاب دولت است:

یک طرف خبط وزیران در عمل	یک طرف مکر و کیلان دغل
یک طرف آن مجلس بی بند و بار	یک طرف این دولت بی اعتبار
گوش ما کر شد ز کرّ و فرّشان	حق نگهدارد ترا از شرّشان

(همان: ۵۹۶)

در شعر «رقیب مجلس شورای دولت ساعد» از رقابت دولت با مجلس شورا لب به شکوه می‌گشاید و در عین حال اوضاع وقت را به تصویر می‌کشد:

در شعر «مایه ملت» رهی شکوای خود را از مجلس شورا این گونه بیان می‌کند:

به که وابسته ملت نشناسد خود را	مجلس ما که نماینده دولت باشد
حکمت از جانب رندان شده زنگوله به دست	تا در این شیوه رندانه چه حکمت باشد

(همان: ۶۰۷)

در شعر «وکیل قلابی» رهی از وکلایی که با دادن رشوه، سِمَت وکالت یافته‌اند، شکایت می‌کند و می‌گوید اگر او هم از این رشوه‌ها می‌داد، بدون شک اکنون به این سِمَت رسیده بود. شکایت از تنگدستی و عدم رفاه نیز در این شعر مطرح می‌شود:

گر مرا جوجه و پلو بودی	در سرایم بیا برو بودی
کهنه رندان غلام من بودند	گر بدوشم ردای تو بودی
می اگر داشتم به خُم بر من	مدعی خم چو شاخ مو بودی
گر نبودن اثاث من به گرو	ریش او پیش من گرو بودی
چرب اگر کردم سبیل شما	بنده هم بودمی وکیل شما

(همان: ۶۱۷)

در شعر «موش‌های مرده» رهی بار دیگر از سران توده شکوه می‌کند و آنان را خیانت پیشه می‌خواند:

سران توده را ما آزمودیم	به کشور از خیانت پیشگامند
وگر صد بار دیگر آزمائی	همانند و همانند و همانند

(همان: ۶۲۶)

در شعر «دوره مجلس چهاردهم به پایان رسید» رهی از مجلسیان که در طول دوره خویش باری از دوش ملت برنداشتند و شب تاریک امت را چراغی نیفروختند و... شکایت می‌کند:

مجلس به راه خیر گذاری نکرد و رفت	رویش سیاه باد که کاری نکرد و رفت
چون عنکبوت در طلب صید خویش بود	ور نه ز بهر خلق شکاری نکرد و رفت
گر چه در آسمان سیاست فروغ داشت	دردا که چاره شب تاری نکرد و رفت

هر دم به کیسه وکلا ریخت سگه‌ها لیکن به راه خلق نثاری نکرد و رفت
(همان: ۶۴۷)

در شعر «بیگانه پرست» رهی از حزب دموکرات و اعضای آن که به صراحت از آن‌ها نام می‌برد،
شکایت می‌کند:

هر که با حزب دموکرات بیفتد کارش	سر تاراج برند از طمع دستارش
پیشه پیشه‌وری غیر دغلبازی نیست	باش آگاه که صیدت نکند گفتارش
آنکه با کشور خود نرد خیانت باز	نه عجب گر شده بیگانه پرستی کارش

(همان: ۶۵۳)

در شعر «بیگانه پرستی» رهی از بیگانه پرستی اهل وطن و جایگیر شدن بیگانگان در کشور
گله می‌کند. در بخش وضعیت سیاسی روزگار رهی، به اشغال کشور بدست بیگانگان بویژه در
شهریور ۱۳۲۰ اشاره شد:

سیل غم راه در این کلبه ویرانه گرفت	آتش از فتنه همسایه در این خانه گرفت
مرغ آسودگی از شاخه این باغ پرید	تا شغال آمد و در خانه ما لانه گرفت
وای از آن سفله که تا سفره رنگینی یافت	بنده غیر شد و دامن بیگانه گرفت

یار بیگانه پرست از سر پیمان بگذشت تا ز پیمان شکنی باده به پیمانه گرفت

(همان: ۶۸۰)

در شعر «کدو و هندوانه» شاعر بار دیگر با زبانی طنز آمیز از اوضاع نابسامان کشور و صاحب منصبان بی کفایت گله سر می‌دهد:

دلا بنگر که اوضاع ادارات	پریشان تر ز اوضاع زمانه است
به دیوان خانه گر آبی بدانی	که دیوان خانه یا دیوانه خانه است
بروز جلسه از بهر تماشا	به مجلس رو که حمام زنانه است
نگه کن عمده التجار ما را	که آنجا گرم رقص تاجرانه است

(همان: ۶۹۵)

در شکواییه‌های سیاسی، رهی از زبان طنز آمیز بهره بسیار برده است. نیش طنز او در عین حال رنگ و بوی اعتراض و انتقاد نیز به همراه دارد.

۴-۲- شکواییه‌های شخصی

شکواییه‌های شخصی شامل موضوعات متنوعی است. در شکواییه‌های شخصی شاعر از ضعف جسمانی، پریشان حالی، ناتوانی، تنهایی و بی‌همدمی، خواری و فقر، گلایه می‌کند. بخشی از این شکواییه‌ها به ناکامی‌های عاشقانه اختصاص دارد و شاعر در آن از جور و جفا، بیوفایی، پیمان شکنی، خودبینی و فراق یار شکایت دارد. شکواییه‌های شخصی در دیوان رهی شامل شکایت از ناکامی‌های عاشقانه، گذر عمر و فرارسیدن پیری، تنهایی و بیماری می‌شود. از جمله عواملی که

رهی را به بیان سخنان شکوه‌آمیز ترغیب می‌کند، مسئله عشق است. عشق همواره با شکایت و درد همراه است چرا که در راه عشق همواره ناملایماتی برای عاشق حادث می‌شود و او تنها با این شکوه‌ها می‌تواند خود را تسکین دهد. عشق نافرجام ره‌ی سبب شده تا بخش اعظمی از شکوه‌های او به شکوه از ناکامی‌های عشق معطوف شود.

شکایت از ناکامی‌های عاشقانه از دیگر شکواییه‌ها بیشتر است. در این شکایت‌ها شاعر از بی‌وفایی، پیمان‌شکنی، بی‌اعتنایی، فراق، جفاکاری معشوق و به‌طور کلی از مشکلات عشق شکوه سر می‌دهد. در این بخش به بررسی ابیات مرتبط با این نوع شکایت می‌پردازیم.

۱-۴-۲- شکایت از ناکامی‌های عشق

ز داغ و درد جدایی کجا خبر داری؟ تو را که دل به فغان جرس نمی‌سوزد

(معیری، ۱۳۷۸: ۵۱)

در بیت فوق شکایت از معشوق مطرح می‌شود. معشوق از درد جدایی بی‌خبر است. بی‌خبری معشوق از درد فراق و سختی آن بر عاشق، مضمونی شایع در ادب فارسی است.

در ابیات زیر شاعر به گونه‌ای از بی‌وفایی معشوق شکوه سر می‌دهد.

تا کی به بزم غیر بدان روی آتشین بنشینی و بر آتش حسرت نشانیم؟

(همان: ۵۳)

ز رشک تا که هلاکم کند به دامن غیر چو گل نهد سر و مستی کند بهانه خویشت

(همان: ۵۴)

این ابیات از این جهت که شرح درد شاعر در ماجرای عشق است، می‌تواند گونه‌ای از شکایت محسوب شود. معشوق به یاد عاشق نیست، عاشق چون مرغ اسیری است که در قفس افتاده و از یاد رفته و عاشق از اینکه معشوق از او یاد نمی‌کند، شکوه سر می‌دهد.

با لب پیمانه هر شب نو کند پیمان عشق بوسه‌ای زان لعل نوشین روزی ما کی شود؟

ناصرم گوید: صبوری پیشه کن در عشق دوست کز صبوری به شود درد تو اما کی شود؟

(همان: ۷۵)

انتخاب ردیف «کی شود» در این شعر، از اندوه بسیار شاعر حکایت می‌کند که او را به شکوه سردادن واداشته است. شعر شکوه‌آمیز نیز به نوعی بیانگر درد شاعر است. شکایت‌های مطرح شده در این شعر از این قرار است: هیچگاه بوسه‌ای از لب نوشین معشوق نصیب شاعر نمی‌شود و درد عاشق با صبوری بهبود نیافته و نمی‌یابد. در ادامه این شعر شاعر به شکوه از تقدیر و بخت نیز می‌پردازد که در بخش شکوه از بخت و روزگار بدان اشارت می‌رود.

از چه هر دم هم سخن با غیر گردد بین جمع گر نمی‌خواهد پریشان خاطر ما را همی

(همان: ۸۴)

در بیت فوق شکایت از بی‌توجهی معشوق به عاشق و توجه او به غیر است.

در بیت:

ای دل از شام فراق شکوه بی جا ز چیست؟
با سحر کی آشنایی بود شبهای مرا
(همان: ۸۶)

شاعر اشاره می‌کند که شکوه‌های او بی جاست چراکه اساساً شام فراق او با سحر آشنا نیست. شکایت از هجران و فراق بی‌پایان در این بیت نیز مشهود است.

ماییم و سینه‌ای که بود آشیانِ آه
ماییم و دیده‌ای که بود آشنایِ اشک
گوش مرا ز نغمه شادی نصیب نیست
چون جویبار ساخته‌ام با نوایِ اشک
از بس که تن ز آتش حسرت گداخته است
از دیده خون گرم فشانم به جای اشک
(همان: ۹۳)

شاعر در این ابیات از دشواری‌های عشق شکوه سر می‌دهد. شاعر در ماجرای عشق دلی خروشان دارد و محفل او تنها با ناله گرم می‌شود. از گریه بسیار گویی که منزل بر آب دارد و برق نگاه معشوق خرمن دل عاشق را سوخته است. شاعر سرانجام تمامی این سختی‌ها را از دل خویش می‌داند که او را به این بلا مبتلا کرده است.

شاعر در بیت دیگری نیز به سردمهری معشوق اشاره کرده و از آن گله می‌کند:

ز سرد مهری آن گل چو برگ‌های خزان
رخ شکسته و رنگ پریده‌ای دارم
(همان: ۱۲۷)

رهی اگر چه لب از گفت و گو فروبستی هزار شکوه سراید نگاه خاموش

(همان: ۱۵۷)

در بیت مذکور شاعر اشاره می‌کند که حتی اگر لب از شکایت ببندد و خاموش شود، نگاهش هزار شکوه می‌سراید.

در ابیات زیر شاعر به صراحت به شکوه‌گری خود اشاره می‌کند. با توجه به مصرع دوم در می‌یابیم که این شکایت‌ها بیشتر از عشق سرچشمه می‌گیرد.

گرچه خاموشم ولی آهم به گردون می‌رود دود شمع کشته‌ام در انجمن پیچیده‌ام

جای دل در سینه صدپاره دارم آتشی شعله را چون گل درون پیرهن پیچیده‌ام

(همان: ۱۷۹)

۲-۴-۲- شکوه از گذشت جوانی و فرارسیدن پیری

شکوه از گذر عمر و رسیدن ایام پیری گونه‌ای دیگر از شکایت‌های شخصی است.

در این بیت شاعر به صراحت به شکوه‌گری خود اشاره می‌کند. شکایت‌های شاعر در این شعر عبارتند از: شاعر از جوانی بهره‌ای نبرده، از عافیت بی نصیب بوده، به آرزوهای خود دست نیافته، و پیری به او روی آورده است. با توجه به اشاره شاعر در بیت نخست درمی‌یابیم که تمامی این مسائل در نتیجه عشق برای او رخ داده است.

چون خاک در هوای تو از پا فتاده ام	چون اشک در قفای تو با سر دویده‌ام
من جلوه شباب ندیدم به عمر خویش	از دیگران حدیث جوانی شنیده‌ام
از جام عافیت می نابی نخورده‌ام	وز شاخ آرزو گل عیشی نچیده‌ام
موی سپید را فلکم رایگان نداد	این رشته را به نقد جوانی خریده‌ام

(معیری، ۱۳۷۸: ۱۷۷)

ما نقد عافیت به می ناب داده‌ایم	خار و خس وجود به سیلاب داده‌ایم
در جست و جوی اهل دلی عمر ما گذشت	جان در هوای گوهر نایاب داده‌ایم

(همان: ۱۸۵)

در ابیات مذکور شاعر با اشاره به از دست رفتن عافیت و گذر عمر، شکوه‌های خود را مطرح می‌سازد. به نظر می‌رسد که شکایت او در این ابیات بیش از هر چیز متأثر از ناکامی‌های عشق است.

۳-۴-۲- شکوه از تنهایی

شکایت‌های شخصی، گاه به شکل شکایت از تنهایی مطرح می‌شوند. رهی نیز در پاره‌ای ابیات به شکایت از تنهایی و نبود همدمی که درد شاعر را تسکین دهد، اشاره می‌کند. ابیات زیر نمونه‌ای از این شکایت‌هاست:

این منم کز ناله و زاری نیاسایم دمی	ورنه آرامش پذیرد مرغ شب هنگام صبح
عمر کوتاهم رهی در شام تنهایی گذشت	مردم و نشنیدم از خورشیدرویی نام صبح

(معیری، ۱۳۷۸: ۲۱۸)

شاعر در این ابیات ضمن بیان ناله و زاری خود و اینکه یک دم آرامش ندارد، به کوتاهی عمر خود و تنهایی‌اش نیز اشاره می‌کند.

۴-۴-۲- شکوه از احوال خود

این گونه شکایت نیز جزء شکایت‌های شخصی به‌شمار می‌رود. در این اشعار شاعر از حال و روز خویش که متأثر از عوامل متعددی است، شکوه سر می‌دهد.

در ابیات:

ای باده نوشین نگشایی دل ما را	مشکل که کسی چاره کند مشکل ما را
هر چند که موری به کم آزاری ما نیست	آزار دهد هر که تواند دل ما را
هر خنده ما شمع صفت مایه اشکی است	با گریه سرشتند تو گویی گل ما را
پروانه پر سوخته را بیم شرر نیست	از برق چه اندیشه بود حاصل ما را؟

(معیری، ۱۳۷۸: ۲۲۴)

شاعر از روزگار و احوال خود شکایت می‌کند. در بیت اول اشاره می‌کند که حتی باده نوشین نیز نمی‌تواند درد او را تسکین دهد و کسی مشکل او را حل نمی‌کند و این بیانگر نومیدی او از برطرف شدن مشکلش است. در بیت دوم اشاره می‌کند که دیگران پیوسته در پی آزار اویند و در بیت سوم سرشت خود را با گریه عجین می‌داند. در بیت چهارم با تشبیه خود به پروانه پر سوخته، حاصل خود را به تمامی از زندگی بیان می‌کند.

عمری چو شمع گریه جانشوز می‌کنیم روزی به شب بریم و شبی روز می‌کنیم
اشکیم و جانگدازتر از آتشیم ما آهیم و کار برق جهانشوز می‌کنیم
(همان: ۲۷۹)

در شعر فوق شاعر به بیان احوال خود می‌پردازد و به این شکل طرح شکایت می‌کند. او از گریه جانشوز خود که یک عمر او را رها نکرده و آتشی که سراپای وجود او را گداخته و آهی که به آشنایان برق جهان‌سوز است، شکایت سر می‌دهد.

در اشعار زیر شاعر بار دیگر به بیان حال پریشان خود که در اثر عشق ایجاد شده، می‌پردازد و به این شکل شکوه‌های خود را مطرح می‌کند.

مپرس ای همنشین احوال زار من که چون زلفش پریشان گردی از حال پریشانی که من دارم
سیه روزان فراوانند اما کی بود کس را؟ چنین صبر کم و درد فراوانی که من دارم؟
ز خون رنگین بود چون برگ گل اوراق این دفتر مصیبت نامه دل‌هاست دیوانی که من دارم
(همان: ۱۲۵)

در بیت اول شاعر از پریشان حالی خود که در پی حادثه عشق ایجاد شده، شکوه سر می‌دهد. در بیت بعد به درد فراوان و صبری اندک خود اشاره می‌کند. مجموع این درد و پریشانی حاصل عشق است. در بیت سوم دیوان خود را به صراحت مصیبت نامه دل‌ها می‌خواند. این امر وقتی جالب توجه می‌شود که به حجم شکایت‌های شاعر از معشوق و ماجرای عشق و حجم بسیار غزلیات عاشقانه در دیوان او نظری بیافکنیم.

دور از تو هر شب تا سحر گریان چو شمع محفلم	تا خود چه باشد حاصلی از گریه بی حاصلم
لبریز اشکم جام کو؟ آن آب آتش فام کو؟	وان مایه آرام کو؟ تا چاره سازد مشکلم
در عشق و مستی داده‌ام بود و نبود خویشتن	ای ساقی مستان بگو دیوانه‌ام یا عاقلم؟

(همان: ۱۹۵)

شاعر در ابیات مذکور با اشاره به گریه بی‌امان خود در راه عشق و تأکید آن در بیت دوم، احوال خود را در طریق عشق‌ورزی آشکار می‌کند و در بیت سوم با اشاره به از دست دادن خود، شکوه خود را کامل می‌کند.

۵-۴-۲- شکوه از بیماری

شکایت از بیماری، گونه دیگری از شکایت‌های شخصی است که در دیوان رهی نیز نمود داشته است. رهی در طول حیات خویش با دو بیماری سخت دست به گریبان شد. از اولین بیماری به سلامت رست اما دومین بیماری او را از پای درآورد. بدیهی است که شاعر در کنار دیگر شکوه‌های خود از بیماری خود نیز شکایت داشته باشد.

در قطعه «موی سپید» شاعر شکوه خود را ابتدا از روزگار و سپس از بیماری خویش مطرح می‌سازد.

گرت به فرّ جوانی امیدواری‌هاست جهان پیر تو را ناامید گرداند
دریغ و درد که مویی نماند بر سر من که روزگار به پیری سپید گرداند
(معیری، ۱۳۷۸: ۳۹۷)

در قطعه «نشانه پیری» نیز شاعر دیگر باره از بیماری شکوه سر می‌دهد. بیماری مویی بر سر او نگذاشته که پیری آن را سفید کند. همگان شکوه از پیری و سپیدشدن مو دارند اما شکوه شاعر از نرسیدن به ایام پیری، به جهت بیماری، است.

موی سپید آیت پیری است در جهان گوش تو از سپیدی مو شکوه‌ها شنید
لیکن سیاه روزی من بین که بر سرم موئی به جا نماند که پیری کند سپید

(همان: ۴۳۸)

۶-۴-۲- شکواییه‌های چندجانبه

در کنار اشعاری که تنها اختصاص به یک گونه از شکایت دارد، در برخی اشعار نیز گونه‌های مختلفی از شکایت‌ها را می‌توان دید. به عبارت دیگر گاه در یک شعر، شاعر شکوه‌های گوناگونی را با هم جمع کرده است به طوری که در یک شعر هم از شکایت‌های اجتماعی می‌توان سراغ گرفت

هم شخصی، هم فلسفی. به‌عنوان مثال شاعر در یک شعر هم از روزگار شکوه کرده است هم از تنهایی خویش هم از ابنای زمانه.

نه دل مفتون دل‌بندی نه جان مدهوش دلخواهی	نه بر مژگان من اشکی نه بر لب‌های من آهی
نه جان بی نصیبم را پیامی از دلارامی	نه شام بی فروغم را نشانی از سحرگاهی
نیابد محفلم گرمی نه از شمعی نه از جمعی	ندارد خاطر من الفت نه با مهری نه با ماهی
به دیدار اجل باشد اگر شادی کنم روزی	به بخت واژگون باشد اگر خندان شوم گاهی
کیم من؟ آرزو گم کرده بی تنها و سرگردان	نه آرامی، نه آمیدی، نه همدردی، نه همراهی

(معیری، ۱۳۷۸: ۱۷۰)

شاعر در ابیات مذکور با توصیف احوال و روزگار خود، شکایتی توأم با اندوه را بیان می‌دارد. در بیت سوم اشاره‌ای به آدم‌های اطراف شاعر نیز دیده می‌شود. محفل شاعر از حضور دوستان یکرنگ خالی است در حالی که از عشق نیز بی‌نصیب مانده است. در بیت چهارم با اشاره به بخت واژگون از آن شکوه سر می‌دهد. در بیت پنج با تکرار ۴ باره «نه»، شکوه او را از روزگار و احوال خود، بیش از پیش شاهد هستیم.

در بیت:

تا گریزان گشتی ای نیلوفری چشم از برم	در غمت از لاغری چون سایه نیلوفر
سرکشی آموخت بخت از یار یا آموخت یار	شیوه بازیگری از طالع بازیگرم؟

خاطرهم را الفتی با اهل عالم نیست نیست
کز جهانی دیگرند و از جهانی دیگرم

(همان: ۲۰۷)

شاعر در ابیات فوق ضمن بیان احوال خود در طریق عشق بازی، به بی اعتنایی معشوق و جفای او نیز اشاره می کند. کسی غیر از غم سراغ شاعر را نمی گیرد. او تنها مرغی است که در خلوت شبها ناله سر می دهد و از شدت حیا و شرم به معشوق نیز نمی نگرد. با این همه معشوق از حال او بی خبر است.

وای ازین افسردگان فریاد اهل درد کو؟ ناله مستانه دل های غم پرورد کو؟
ماه مهر آیین که می زد باده با رندان کجاست؟ باد مشکین دم که بوی عشق می آورد کو؟
در بیابان جنون سرگشته ام چون گردباد همرهی باید مرا مجنون صحراگرد کو؟
پیش امواج حوادث پایداری سهل نیست مرد باید تا نیندیشد ز طوفان مرد کو؟
(همان: ۲۳۹)

در شعر فوق شاعر با طرح جمله پرسشی و لفظ «کو؟» در ردیف ابیات، علاوه بر نشان دادن اندوه خود از نبودن برخی امور، به نوعی شکایت خود را از این امر ابراز می دارد. در بیت اول شاعر با آوردن لفظ «افسردگان» احوال ابنای زمانه را بازگو می کند و به دنبال اهل درد می گردد. در بیت سوم اشاره می کند به تنهایی خویش و عدم همراهی یاران. در بیت چهارم با طرح سؤال «مرد کو» شکایت خود را از ابنای زمانه روشن تر از پیش مطرح می کند.

رفتند اهل صحبت و یاری پدید نیست	وز کاروان رفته غباری پدید نیست
ما بلبلان سوخته دل از نوای عشق	بر بسته‌ایم لب که بهاری پدید نیست
روشن‌دلی نماند به ظلمت سرای خاک	برگ گلی به سایه خاری پدید نیست
ما آن پیاده‌ایم که از پا فتاده ایم	در عرصه وجود سواری پدید نیست
شادی طمع مدار که آشوب ماتم است	یاری ز کس مجوی که یاری پدید نیست

(همان: ۲۴۲)

در شعر مذکور شاعر در ابیات مختلف به طرح شکایت از احوال خود و تنهایی‌اش و در عین حال شکایت از ابنای زمانه می‌پردازد. ردیف «نیست» بیانگر گلابه شاعر از آن چیزی است که باید باشد و نیست. در بیت یک اشاره می‌کند که هم‌صحبتان رفته‌اند و یاری نیست. در بیت دوم خود را بلبل سوخته‌ای می‌داند که تمنای رسیدن بهار را در دل دارد اما بهاری پدید نیست. در بیت سوم عدم وجود روشن‌دلی را مطرح می‌کند که همدم او باشد. در بیت چهارم خود را پیاده‌ای می‌خواند که جویای سواری است. در بیت پنجم با نومیدی و بدبینی نسبت به بهبود اوضاع می‌گوید شادی طمع مدار و یاری از کس مطلب چرا که ماتم جای شادی را گرفته و امید آمدن یاری نیست.

به سوی ما گذار مردم دنیا نمی‌افتد	کسی غیر از غم دیرین به یاد ما نمی‌افتد
منم مرغی که جز در خلوت شب‌ها نمی‌نالد	منم اشکی که جز بر خرمن دل‌ها نمی‌افتد
ز بس چون غنچه از پاس حیا سر در گریبانم	نگاه من به چشم آن سهی بالا نمی‌افتد

به پای گلبنی جان داده‌ام اما نمی‌دانم که می‌افتد به خاکم سایه گل یا نمی‌افتد (همان: ۱۹۹)

شاعر در ابیات فوق ضمن بیان احوال خود در طریق عشق‌بازی، به بی‌اعتنایی معشوق و جفای او نیز اشاره می‌کند. کسی غیر از غم سراغ شاعر را نمی‌گیرد. او تنها مرغی است که در خلوت شب‌ها ناله سر می‌دهد و از شدت حیا و شرم به معشوق نیز نمی‌نگرد. با این همه معشوق از حال او بی‌خبر است.

۳- نتیجه‌گیری

طرح شکایت از روزگار و بدبینی نسبت به اوضاع زمانه از جمله موضوعاتی است که در تمامی دوره‌های شعر و ادب فارسی مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. پیش از رهی معیری شاعران و نویسندگان بسیاری به طرح این مسئله در آثار خود پرداخته‌اند. شکایت از روزگار در آثار برخی از آن‌ها پررنگ‌تر و در آثار برخی کمرنگ‌تر مطرح شده است. آنچه مسلم است همواره و در تمامی دوره‌ها مسائلی بوده‌اند که روح حساس شاعر و نویسنده را تحت‌تأثیر خود قرار داده و او را به طرح این مسئله برانگیخته‌اند. اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه به‌عنوان عاملی بیرونی، در دوره‌های مختلف نقش مهمی در این بدبینی و طرح شکایت داشته است. انواع شکایت‌ها شامل شکایت‌های فلسفی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی و شخصی می‌باشد. رهی معیری نیز چون دیگر شاعران به دلایل متعدد به طرح شکایت در اشعار خویش پرداخته است. از جمله دلایل رهی می‌توان به اوضاع سیاسی - اجتماعی زمانه، بیماری و عشق نافرجام او اشاره کرد. از

میان انواع شکایت‌ها، شکایت‌های فلسفی، اجتماعی، سیاسی و شخصی، در اشعار رهی قابل مشاهده است.

در شکایت‌های فلسفی، رهی از گردش روزگار و چرخ شکوه سر می‌دهد. در شکایت‌های اجتماعی، از ابنای زمانه و قدرناشناسی ایشان و ... شکایت دارد. در شکایت‌های سیاسی از کارگزاران و حاکمان و اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه شکوه می‌کند. در شکواییه‌های شخصی از بیماری خود و جور و جفا، بی‌اعتنایی و فراق معشوق گله می‌کند.

از میان انواع شکایت‌ها بیشترین شکوه‌ها به شکایت‌های شخصی اختصاص دارد و دیگر شکایت‌ها در سطحی نزدیک به هم قرار دارند. با در نظر گرفتن این امر که عشق و مسائل مرتبط با آن بیشترین بسامد را در دیوان رهی دارد می‌توان پی برد که چگونه بسامد شکایت‌های شاعر از معشوق بیشترین بسامد را در دیوان او یافته است. رهی برای ابراز شکایت خود حتی از مضمون عشق نیز بهره می‌گیرد. شکایت‌های رهی گاه به صورت مستقیم و گاه به طور غیرمستقیم و در پوشش بیان احوال، یا طنز مطرح می‌شود. رهی در شکایت‌های اجتماعی و سیاسی، علاوه بر بیان دغدغه‌های ذهن خویش، به نوعی از اوضاع حاکم بر جامعه نیز انتقاد می‌کند. این امر نشان دهنده آن است که اگر چه رهی به قالب‌ها و مضامین سنتی توجه داشته، اما به‌طور کامل از تأثیر اوضاع جامعه به‌دور نبوده و حساسیت خود را مخصوصاً در اشعار طنز به روشنی نشان داده است.

منابع و مآخذ

امینی، علیرضا، ۱۳۸۶، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، تهران: صدای معاصر.

انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ سخن، تهران: سخن.

آذرتاش، آذرنوش، ۱۳۹۱، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران: نشر نی.

آرین پور، یحیی، ۱۳۷۲، از صبا تا نیما، تهران: زوار.

برقعی، سید محمد باقر، ۱۳۷۳، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، قم: نشر خرم.

برزگر خالقی، محمدرضا، ۱۳۸۷، شرح دیوان خاقانی، تهران: زوار.

خلخالی، سید عبدالحمید، ۱۳۳۳، تذکره شعرای معاصر ایران، تهران: طهوری.

دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۵، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی..

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

رحیمی نیا، مصطفی، ۱۳۸۵، زندگینامه یکصد و ده تن از شاعران، نویسندگان و دانشمندان، تهران: جهان آرا.

رستمی، فرهاد، ۱۳۸۲، پهلوی ها؛ خاندان پهلوی به روایت اسناد، تهران: مؤسسه مطالعات معاصر ایران.

روح‌الامینی، محمود، ۱۳۷۹، نمودارهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، تهران: نقش جهان.

روزبه ، محمد رضا، ۱۳۸۱، ادبیات معاصر ایران، تهران: روزگار..

زرقانی، سید مهدی، ۱۳۸۸، « طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، فصل نامه پژوهشهای ادبی، شماره ۲۴.

سجادی، رضا، ۱۳۸۴، کلیات رهی معیری، تهران: زوار...

سعادت‌نی، زهرا، نیکویی، علیرضا، ۱۳۸۵، « معنا باختگی و تأثیر آن در ادبیات داستانی معاصر»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۶، موسیقی شعر، ج ۵، تهران: آگاه.

_____، ۱۳۹۰، با چراغ و آینه، تهران: سخن.

شمیسا، سیروس، ۱۳۷۴، انواع ادبی، ج ۴، تهران: فردوس.

صبور، داریوش، ۱۳۷۸، بر کران بی کران، تهران: سخن.

صیاد کوه، علی اکبر، ۱۳۸۴، کمال آبادی فراهانی، علی اکبر، « جایگاه رهی معیری در میان شاعران معاصر و تحلیل برخی از جنبه های هنری سخن او»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۸، زمستان.

ظفری، ولی الله، ۱۳۷۵، حبسیه در ادب فارسی؛ از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه ، تهران: امیرکبیر.

عاقلی، باقر، ۱۳۸۷، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج ۲، تهران: نامک.

کریمی حکاک، احمد، ۱۳۸۴، طلایه تجدد در شعر فارسی، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مروارید.

لنگرودی، شمس، ۱۳۷۰، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۱، تهران: مرکز.

مدنی، سید جلال الدین، ۱۳۹۱، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

معین، محمد، ۱۳۷۷، فرهنگ معین، تهران: سپهر.

معیری، رهی، ۱۳۷۸، دیوان کامل، به اهتمام کیومرث کیوان، تهران: مجید.

معیری، رهی، ۱۳۵۴، آزاده، تهران: زوار.

مکی، حسین، ۱۳۶۳، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: نشر ناشر.

مؤتمن، زین العابدین، ۱۳۶۴، شعر و ادب فارسی، تهران: زرین.

ناصر زیدی، شمیم، ۱۳۴۶، «رهی معیری از حیث غزلسرا»، نشریه هلال، شماره ۷۷. بهمن ماه.

نجف زاده بارفروش، محمدباقر، ۱۳۷۶، طنزهای رهی معیری، تهران: نشر حوزه هنری.

نمینی، حسین، ۱۳۶۳، جاودانه رهی معیری، تهران: بی جا.

یاحق، محمدجعفر، ۱۳۷۸، جویبار لحظه ها، تهران: جامی.

یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۰، چشمه روشن، ج ۳، تهران: علمی.